

در این شماره:

یک فاجعه دیگر تحت نظام جمهوری اسلامی و ضرورت یک انقلاب واقعی!

روش و رویکرد ماتریالیسم دیالکتیکی

فوتبال را دوست داریم، اما!

ایجاد دولت متمرکز

اتش

اتش • شماره ۸۱ • مرداد ۱۳۹۷

email: atash1917@gmail.com

سرخسختن

دشمن ما همین جاست! آمریکا هم همین جاست!

امپریالیسم آمریکا و تصمیم گیرنده فعلی آن رژیم ترامپ/پنس است که قصد دارد ایران را از شبکه تجارت جهانی اخراج کند. اخراج، از طریق بلوکه کردن تراکنشها (معاملات) بانکی ایران با شبکه بانکی و مالی در جهان، به صفر رساندن صادرات نفت ایران و تحریم خودروسازی و تجارت طلای ایران، از اواسط ماه مرداد و بخشی دیگر از اواسط ماه آبان عملی خواهد شد. «اخراج» یعنی به زانو درآوردن اقتصاد ایران که تا مغز استخوان به شبکه تجارت جهانی وابسته است. فقط بدانیم که سهم صادرات ایران از نفت و گاز ۷۴/۵ درصد از کل صادرات است.

همین واقعیت که آمریکا می تواند جمهوری اسلامی را از این شبکه بیرون کند، نشان دهنده وابستگی عمیق جمهوری اسلامی به امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم آمریکا است.

وقتی یک واحد اقتصادی از شبکه تجارت جهانی اخراج می شود یا پیش بینی می شود که اخراج خواهد شد، ارزش آن واحد اقتصادی سقوط می کند زیرا سودآوری آن برای سرمایه داران زیر سوال می رود. در نتیجه، سرمایه ها از آن واحد اقتصادی «فرار» می کنند. امروز، بخش اعظم سرمایه های بزرگ در ایران

(که عمدتاً، سرمایه های وابسته به مراکز قدرت سیاسی و نظامی و امنیتی هستند) به جایی دیگر «فرار» کرده اند یا دارند فرار می کنند. این «جای دیگر» در شرایط کنونی، عمدتاً «دلار» است. یعنی جمع کردن دلار و شرط بندی روی دلار. کلان سرمایه داران ایران، دلارهای ذخیره ارزی دولت و طلاها را «جمع» کرده اند. این علت اصلی گران شدن دلار و سقوط ارزش ریال است اما بالا رفتن تقاضا برای دلار و طلا، عامل مهم دیگر در گران تر شدن آنها است.

دوم، علاوه بر عامل فوق (اخراج اقتصاد ایران از شبکه تجارت جهانی)، اتفاق مهم دیگری نیز در عرصه اقتصاد جهان افتاده که نه تنها فرار سرمایه های موجود در ایران به سمت دلار را تشدید کرده بلکه عامل فرار سرمایه ها از ترکیه و آرژانتین و دیگر کشورهای موسوم به «بازارهای نوظهور»، به سمت دلار شده



خامنه ای می گوید «دشمن آمریکاست» تا فرافکنی کرده و جنایت های جمهوری اسلامی را پنهان کند. اما واکنش صحیح به دروغ گویی های او و شرکایش این نیست که، «دشمن ما همین جاست، دروغ می گن آمریکاست». سلطه انگلی و بی رحمانه «دلار» بر زندگی جامعه ما واضح است و «دلار» یعنی امپریالیسم آمریکا. همین «دلار» به شکل درآمدهای نفتی، ضامن حیات رژیم جمهوری اسلامی بوده است. «رهبر»، سرداران سپاه و کل نیروهای نظامی و امنیتی، سران سه قوه و... از اصلاح طلب تا اصول گرا و دیگر شاخه های شان، جملگی کارگزاران نظام سرمایه داری جهانی و عوامل تهاجم اقتصادی این نظام به حیات مردم و اقتصاد کشور هستند. همگی بخشی از سرمایه داران بزرگ و انگل خاورمیانه اند که با دلار و نفت نفس کشیده و زندگی می کنند. وابستگی رژیم شاه به امپریالیست ها، به ویژه امپریالیسم آمریکا آشکار بود و وابستگی جمهوری اسلامی، پوشیده در خرقة ریاکاری «استقلال». هیاهوهای این رژیم علیه رقص مانده ها و احکام طولانی مدت زندان برای دانش جویان دستگیر شده در دی ماه ۹۶ و خط و نشان کشیدن برای دست فروشان و مغازه داران

که در صورت فروش پوشاک «خلاف عفت اسلامی» جریمه و مهر و موم خواهند شد علاوه بر ارباب، برای سرپوش گذاشتن بر این واقعیت است که ثروت تولید شده توسط دسترنج مردم، اکنون به نام و نشانی این انگل ها، به مراکز مالی دنیا سپرده شده است. سران سپاه از این که ممکن است سپاه پاسداران توسط ترامپ در لیست «تروریست بین المللی» گذاشته شود هراسناک اند. چون، دارایی های آنها اساساً در شبکه مالی و تجاری و سرمایه گذاری بین المللی قرار گرفته است. این دو رژیم پوشیده و منسوخ (جمهوری اسلامی و آمریکا)، حتی زمانی که با هم دست به گریبان هستند، دشمن ما هستند.

چرا دلار گران شد و ارزش ریال سقوط کرد؟

یکم، اقتصاد ایران واحدی از اقتصاد جهانی سرمایه داری امپریالیستی و از موضعی تبعی، وابسته به آن است. رئیس این اقتصاد جهانی،

است. این اتفاق، سیاست‌گذاری بانک مرکزی آمریکا (فدرال رزرو) در بالا بردن نرخ بهره است. فدرال رزرو، نه فقط بانک مرکزی آمریکا بلکه در عمل بانک مرکزی اقتصاد جهانی است. اما سیاست‌های پولی‌اش را بر اساس منافع اقتصاد آمریکا تنظیم می‌کند. یک تحلیل‌گر در روزنامه نیویورک تایمز می‌نویسد: «با بالا رفتن نرخ بهره در ایالات متحده توسط فدرال رزرو، سرمایه‌گذاران در حال بیرون کشیدن پول‌شان از کشورهای در حال توسعه مانند آرژانتین، مکزیک و ترکیه هستند و به جای آن به شرط‌بندی روی دلار روی آورده‌اند. همین امر، ارزش ارزهای این بازارهای نوظهور را پایین رانده است.» (پیتر گودمن. روزنامه نیویورک تایمز. ۱۰ جولای ۲۰۱۸)

بنابراین، کلان‌سرمایه‌داران ایران به دو علت بالا اقدام به جمع‌آوری دلار کرده و این‌گونه است که اقتصاد کشور را به سقوط کشانده و دهمار از روزگار مردم درمی‌آورند. این امر نشان می‌دهد که سرمایه‌بی‌توجه به منشاء و هویت ملی و دینی به‌دنبال حداکثر سودآوری است و بس. برای سرمایه، مردم و زندگی آن‌ها و محیط زیست، پیشیزی نمی‌ارزد و در محاسبات آن نمی‌گنجد.

دلار واحد پولی ذخیره و همچنین واحد پولی برای تجارت جهانی است. برای همین، آمریکا، می‌تواند زیر بار قرض‌های تریلیونی برود و توسعه اقتصادی‌اش را با مقروض شدن، تامین مالی کند. این امر صرفاً مربوط به این نیست که دلار، واحد پول جهانی است یا فدرال رزرو هر لحظه می‌تواند دلار چاپ کرده و بازارهای مالی را با دلار اشباع کند و یا نرخ بهره را بالا برده و ثروت‌های تولیدشده در جهان را به سمت دلار بکشد. بدون فوق‌استثمار بی‌رحمانه کارگران در مناطق صنعتی چین و در مناطق صنعتی جدید در بطن جهان سوم، حکومت آمریکا هرگز نمی‌توانست با مقروض شدن، توسعه اقتصادی داخل آمریکا را تامین مالی کند. ثروت عظیمی در نتیجه استثمار بی‌رحمانه تولید می‌شود که امپریالیسم آمریکا قادر است انگل‌وارگی مالی‌اش را روی آن بنا کند.

«۸۰ درصد کل تجارت جهان، از طریق شبکه‌های جهانی که مانند زنجیری به هم بافته شده‌اند انجام می‌شود و یک پنجم مشاغل جهان وابسته به این شبکه است. این شبکه‌های عظیم و درهم‌تنیده که بر استثمار استوارند، ستون فقرات اقتصاد جهانی امپریالیستی هستند... به‌طور مثال، چین درآمد عظیمش از صدور فرآورده‌های تولیدشده در کارگاه‌های عرق‌ریزان را صرف خرید اوراق قرضه آمریکا که توسط خزانه‌داری آمریکا فروخته می‌شود، می‌کند. کارکرد این سیستم مبتنی بر ترکیب انگل‌وارگی مالی و بی‌رحمی حیوانی است.»^۱

حتا یک ثانیه هم نباید به این رژیم «فرصت جبران» داد!

در همان حال که رهبران و سردمداران و سرداران جمهوری اسلامی به جمع کردن دلار مشغولند، افراد مختلف رژیم، به انواع و اقسام مردم‌فریبی دست زده‌اند و «راه حل» می‌دهند. یکی از این‌ها به نام مصطفی معین ملقب به «ژنرال اصلاحات» است. او با اعتراف به ورشکستگی سیاسی و اقتصادی و اخلاقی نظام جمهوری اسلامی‌شان، علت این وضع را سخاوت‌مندانه «سوء مدیریت مزمن!» قلمداد می‌کند. (مصاحبه با روزنامه همشهری. ۲۰ تیر ۹۷). اما فاجعه فقر و بیکاری و نابودی محیط زیست، نتیجه حاکمیت این رژیم ارتجاعی دینمدار و دولت سرمایه‌داران وابسته به نظام سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی است. «سوء مدیریت» یا فساد و اختلاس و دزدی‌های نجومی سران و سرداران از ذات این نظام برخاسته و معضلات را تشدید می‌کند.

«راه حل» این ژنرال اصلاحات جالب‌تر از اعتراف به جنایت است. او با پرویی و تفرعنی که ویژه اسلام‌گرایان حاکم است به مردم می‌گوید «شریف و نجیب» باشید و به مسئولان کشور، «فرصت جبران» بدهید!

حال ببینیم به چه کسانی باید «فرصت جبران» بدهیم؟

علاوه بر دولت جمهوری اسلامی و وزارت‌خانه‌های آن، ۶۵ درصد اقتصاد ایران در دست نهادها و بنیادهایی است که بخشی

از قدرت سیاسی حاکم و بزرگ‌ترین انحصارات اقتصادی ایران هستند. این بنیادها در کلیه رشته‌های اقتصادی عمده درگیر هستند. صدها میلیارد دلار از عایدات نفتی این کشور را به‌بهای گسترش فقر و شکاف طبقاتی و نابودی محیط زیست، به‌انحصار خود درآورده‌اند. معادن را به چراگاه خود تبدیل کرده‌اند (ایران در زمره ۱۵ قدرت معدنی جهان است).

به «ستاد اجرایی فرمان امام» که در اختیار ولی فقیه است نگاه کنیم. این انحصار، در فعالیت‌های بانکی، مالی، نفتی، مخابرات، دارو، هواپیمایی و غیره دست داشته و در لبنان، سوریه، تاجیکستان، افغانستان و آذربایجان هم شعبه دارد. «کمیته امداد» و «بنیاد مستضعفین» بخشی از شورای این ستاد هستند. بنیاد مستضعفین یکی از بزرگ‌ترین موسسات اقتصادی در ایران و خاورمیانه است. «توسعه اقتصادی تدبیر» بازوی درآمدزایی ستاد اجرایی فرمان امام است با ده‌ها زیرمجموعه از انواع شرکت‌های درگیر در نفت و گاز و پتروشیمی، صنایع و معادن، الکترونیک، دارویی، توسعه ساختمان و غیره.

آستان قدس رضوی، قرارگاه خاتم‌الانبیاء، بنیاد تعاون ناجا وابسته به نیروی انتظامی؛ سه بزرگ‌ترین بنیاد هستند که در هر رشته اقتصادی از جان آدمیزاد تا شیر مرغ دست دارند.

امپراتوری آستان قدس رضوی، یک انحصار مالی، صنعتی، تجاری عظیم است که صدها شرکت دارد و در موسسات مالی/اعتباری، نفت و گاز، معدن و صنعت، کشاورزی، عمران، تجارت، فن‌آوری اطلاعاتی، با سرمایه‌های خارجی مانند شرکت‌های نفت و گاز ایتالیا شریک است. آستان قدس رضوی، صاحب ۴۳ درصد از کل مساحت شهر مشهد است و در سراسر ایران، آذربایجان شرقی و غربی، تهران، کرمان، گلستان، گیلان، و غیره موقوفات زمین، باغ، چاه و قنات دارد.

«قرارگاه خاتم‌الانبیاء» خود را درگیر فعالیت‌هایی کمتر از صد میلیارد تومان نمی‌کند و پروژه‌هایی از قبیل اتوبان صدر، فازهای ۱۵ و ۱۶ پارس جنوبی، سد گتوند، اتوبان حرم تا حرم را در دست داشته است. این کلان‌موسسه مالی، ۱۳۵ هزار نیروی کار در اختیار دارد که فقط ۲۵۶۰ نفر از آن‌ها رسمی هستند. پرداخت حقوق کارگران را برای مدت‌های طولانی به‌تویق می‌اندازد و از وام‌های کلان ویژه استفاده می‌کند و قادر است به‌سرعت وارد بخش‌های دیگر که سود بیشتری دارند مانند برج‌سازی و زمین‌خواری و قاچاق مواد مخدر و غیره بشود.

به کدام مسئولین باید «فرصت جبران» داد؟! به بانک‌ها و دیگر موسسات اعتباری و مالی، که علاوه بر دولت، بیشتر متعلق به سپاه، بنیاد شهید، بنیاد مستضعفان، شهرداری، بنیاد تعاون سپاه، نیروی انتظامی، بسیج و... هستند؛ به این‌ها که رشته‌های مختلف اقتصاد از خورد و کلان، وام‌ها، اعتبارات و تسهیلات خارجی، نرخ ارز، پولشویی و غیره را کنترل می‌کنند و بعد برخی‌شان با اعلام ورشستگی، اندک سرمایه‌های مردم را هم می‌بلعند؟ به روسای مناطق آزاد تجاری، اسکله‌ها و بنادر و مرزها که ملک شخصی سرداران سپاه و باندهای وابسته به آن هستند و قاچاق نفت، مواد مخدر و خودرو و هر چیز دیگر را از آن طریق سازمان می‌دهند؟ همه این نهادها و بنیادها و ستادها از پشتوانه حکومتی بهره می‌برند، بیرون از چتر مالیاتی قرار دارند و حتا هزینه آب و برق خودشان را هم نمی‌پردازند.

به چه کسانی باید «فرصت جبران» داد؟ نهادهای ایدئولوژیک اسلام‌گرایان مانند وزارت ارشاد، حوزه علمیه جواهران و برادران، دفتر تبلیغات اسلامی و غیره که هر ساله ۳۰ درصد بودجه را می‌بلعند؟ چرا باید به شما و نظام‌تان «فرصت جبران» داد؟ نگاهی کنیم به مردمی که طبق نصایح مصطفی معین باید «فرصت جبران» به این رژیم و انحصارات استثمارگر و تبه‌کار آن بدهند.

۲۰ تا ۲۵ میلیون نفر از مردم حاشیه‌نشین شهرهای بزرگ و کوچک هستند که بدون شغل یا با مشاغل بی‌ثبات، بدون بهداشت و نهادهای آموزشی، گذران می‌کنند. میلیون‌ها کارگر در کارگاه‌ها و صنایع و معادن و کشاورزی و بخش خدمات تحت استثمار «ستادها» و «آستان‌ها» و «بنیادها» و «قرارگاه‌ها» و

وزارتخانه‌های جمهوری اسلامی هستند. میلیون‌ها انسان و جوان تحصیلکرده بیکار و بی‌آینده، حاصل این نظام هستند. زنان که نیمی از جامعه‌اند، اسیر روابط سرمایه‌دارانه دینی شده‌اند. ملل غیر فارس مرتبا و در برابر هر حقی طلبی سرکوب می‌شوند.

این‌ها آشکارا نشان می‌دهد که به این رژیم نباید «فرصت جبران» داد. چون این «فرصت» معنایی ندارد به‌جز فرصت حیات دوباره دادن به این رژیم استثمارگر و ستم‌گر. این رژیم را باید سرنگون کرد و این کار را باید بر اساس یک هدف و برنامه و نقشه راهی انجام داد که دارای رهبری کمونیستی است و هدفش استقرار جمهوری سوسیالیستی است. کلیت این راه و هدف، در «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» مدون شده است. این «مانیفست و برنامه» را باید به توده‌های مردم به‌ویژه تحتانی‌ترین قشرهای مردم شناساند تا بدانند چه باید بخواهیم و چگونه آن را می‌توانیم به‌دست آوریم. فقط یک جمهوری سوسیالیستی نوین می‌تواند بخش عظیمی از معضلات روزمره اقتصادی مردم را به فوریت حل کرده و راه را باز کند تا بتوانیم یک اقتصاد خودکفا و واقعا مستقل از نظام سرمایه‌داری جهانی و معیارهای سودآوری ضد مردمی و ضد محیط زیستی آن، سازمان دهیم. اقتصادی که هدفش تامین نیازهای معیشتی، سلامت، آموزش و شادی مردم است. مردمی که تحت چنان نظامی آگاهانه برای رهایی کل بشریت از نظام سرمایه‌داری، مبارزه خواهند کرد. گام اول اقتصادی جمهوری سوسیالیستی نوین، مصادره تمام ابزار تولید و دارایی و منابع همه وابستگان جمهوری اسلامی و استفاده از این منابع برای تامین فوری نیازهای معیشت، فرهنگ و آموزش و بهداشت مردم خواهد بود. ■

سرنگون باد جمهوری اسلامی!

پیش به سوی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران!

«آتش»

پانویشت:

۱. ریموند لوتا، امپراتوری استثمار، جهانی فلاکت بار و انقلابی که برای بشریت حیاتی است، نشریه انقلاب ۱۱ جون ۲۰۱۸

یک فاجعه دیگر تحت نظام

جمهوری اسلامی

و ضرورت یک انقلاب واقعی!

فاجعه برخورد تانکر حمل مواد سوختی با اتوبوس مسافربری در سنندج و کشته شدن بیش از بیست نفر در آن و ضرورت مبارزه برای یک جمهوری سوسیالیستی نوین!

حوادث جاده‌ای در کردستان بسیار زیاد است اما این بار فاجعه‌ای بس هولناک رخ داد به‌طوری‌که خبر اول رسانه‌های سراسری شد. نیمه شب ۲۰ تیر ۹۷، اتوبوس مسافربری سنندج - تهران در بلوار جلوی ترمینال سنندج توقف کرده بود که یک تانکر حمل سوخت با آن برخورد کرد و منفجر شد. در عرض چند ثانیه بیش از بیست نفر از مسافران اتوبوس در آتش سوختند و راننده تانکر نیز کشته شد. بلافاصله صدها نفر از مردم شهر برای امدادرسانی خود را به محل حادثه رساندند اما با ناپاوری مشاهده کردند که به‌جای نیروهای امداد رسان، پلیس ضد شورش در محل حاضر شده و از ماشین‌های آتش‌نشانی خبری نیست. این امر باعث انفجار خشم مردم شد و بسیاری از جوانان با سنگ به نیروهای ضد شورش حمله کردند. در جریان شورش چند خودروی امنیتی حاضر در صحنه توسط جوانان واژگون شدند.

استاندار مزدور کردستان روز بعد از حادثه طی سخنانی، ۳ روز عزای عمومی در استان کردستان اعلام کرد. او اظهار داشت «بنده

شب گذشته شاهد مشکلاتی در این بلوار - (بلوار دکتر حسینی، محل تصادف) - بودم و در اولین فرصت نسبت به اصلاح آن‌ها اقدام خواهد شد». این یارو با حرفش کل فاجعه را به مشکلات در بلوار حسینی که تا کنون چند بار «اصلاح» شده، تقلیل داد! آمار تصادفات جاده‌ای کردستان بسیار بالا است، این امر دلایل متعددی دارد. هنوز درصد بالایی از جاده‌های میان شهرهای کردستان مانند سنندج و مریوان و سقز و بانه تماما دو بانده نشده است. از طرف دیگر جاده‌ها اکثرا استاندارد نیستند و بسیار دیربهدیر مرمت می‌شوند. یک کمبود بزرگ در شهر سنندج و اکثر شهرهای استان کردستان فقدان جاده کمربندی است. در بسیاری از جاده‌های کردستان، روزانه هزاران تن بار توسط تاجران بخش خصوصی و همچنین دولتی برای تجارت مرزی جابه‌جا می‌شوند. بخش بزرگی از تجارت مرزی در سال‌های اخیر در کردستان مربوط به واردات نفت از کرکوک در کردستان عراق به ایران توسط سپاه پاسداران بوده است.

از سوی دیگر به‌خاطر بودجه نسبتا اندک اختصاص یافته به کردستان و توسعه کم صنعت، پروژه‌های عمرانی از جمله در زمینه راه‌سازی بسیار کند پیش می‌رود. صدها پروژه وعده داده شده برای سال‌ها نیمه‌تمام مانده، از جمله پروژه احداث جاده جدید سنندج مریوان که دارای بیش از هشت پیچ خطرناک است و پروژه دو بانده کردن جاده سنندج - کامیاران و پروژه احداث قطار همدان - سنندج. به جای این کارها دولت سرکوبگر تا بخواهی خرج جابه‌جایی نیروهای نظامی و مستقر ساختن ده‌ها گردان ضد شورش در شهرها و همچنین تامین مالی و لجستیکی نیروهای نظامی مستقر در سوریه و عراق می‌کند.

از سوی دیگر رشد بی‌رویه شهرها و ساخته نشدن شهرها طبق موازین و استانداردهای شهری مدرن، ترافیک وحشتناکی در شهرها و جاده‌ها به‌وجود آورده که خود باعث بروز تصادفات بیشتر می‌شود. تجار خصوصی و دولتی برای منفعت بیشتر، وسایل حمل و نقل را نوسازی نمی‌کنند و آن‌ها را به موقع تعمیر نمی‌کنند. (چند روز پیش گفته شد که علت حادثه سنندج احتمالا پارگی شلنگ ترمز کامیون حمل سوخت بوده است). مضافا دستمزد کافی به رانندگان خودروهای سنگین پرداخت نمی‌شود و رانندگان برای این که درآمد بیشتری داشته باشند مجبورند ساعات بیشتری را بدون استراحت کار کنند که به خستگی و عدم تمرکز و بروز حادثه می‌انجامد.

توسعه یافتگی اندک و معوج اقتصاد و سرازیر شدن امکانات و منابع مالی به چند شهر بزرگ و اعمال تبعیض مداوم به استان‌هایی که ملل غیر فارس اسکان دارند، مانند کردستان و بلوچستان و... یک مشخصه اقتصاد ایران است. ستم‌گری و تبعیض ملی علیه ملل غیرفارس برای جمهوری اسلامی هم سودآور بوده و یک گسل بوده است. نابودی تدریجی روستاها و رشد بادکنکی شهرها با خود هزاران معضل مانند بیکاری و فقر و تشدید اختلاف طبقاتی ایجاد کرده است. بسیاری از احزاب و فعالین سیاسی، مشکلات و فجایع پیش‌گفته را تایید می‌کنند اما راه چاره را اصلاحاتی در کارکرد استانداری‌ها و شهرداری‌ها و یا سیستم حکومتی می‌دانند و فراخوان شرکت در انتخابات شوراها و یا انتخابات مجلس را سر می‌دهند. نیروهای سازش کار هراسان از انقلاب چاره را همزیستی مسالمت‌آمیز با ارتجاع حاکم و دست نزدن به ساختار سرمایه‌داری حاکم می‌دانند و بی‌راهه ده‌ها بار رفته را توصیه می‌کنند. این در حالیست که بدون دست زدن به یک انقلاب کمونیستی که سرچشمه همه مصائب یعنی روابط تولیدی سرمایه‌داری را هدف قرار می‌دهد هیچ اصلاحی چاره درد مردم نیست. برای رسیدن به هدف انقلاب، مردم بایستی متحدانه و به شکل میلیونی به خیابان بیایند و مانع اصلی یعنی رژیم جمهوری اسلامی را با اتکاء به نیروی خود و بدون چشم‌داشت به قدرت‌های امپریالیستی، سرنگون کنند. انسان‌های مبارز و انقلابیون پیگیر لازم است که به‌زیر پرچم حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینست مائوئیست) گرد هم آیند و برای محقق ساختن انقلاب بجنگند. ■

کاوه اردلان

رضا شاه و تشکیل دولت متمرکز نیمه مستعمراتی در ایران

بخش سوم: ایجاد دولت متمرکز

محدود در یک روستا، شهر یا منطقه است و عمدتاً برای مصرف در همان منطقه صورت می‌گیرد. اما فرایند تولید و کار تولیدی در نظام سرمایه‌داری، اجتماعی می‌شود. به این معنی که یک شبکه وسیع و سراسری کار جهت تولید کالاها شکل گرفته و آن‌ها بیشتر با هدف مبادله و انتقال به بازار واحد و سراسری، تولید می‌شوند. اجتماعی شدن تولید، ابتدا در محدوده یک کشور و بعد در سطح جهانی اتفاق افتاد. ایجاد «دولت-ملت» یعنی دولت متمرکز و «هویت ملی» (که هر دو عمدتاً با خون و سرکوب مردم

در دو بخش قبلی، نخست شرایط ویژه بین‌المللی و داخلی که به صعود رضا خان از نردبان قدرت منجر شد و بعد رابطه دولت او با نظام جهانی سرمایه‌داری را توضیح دادیم و این‌که چگونه او یک دولت متمرکز وابسته به امپریالیست‌ها را در ایران مستقر کرد.^۱ در این قسمت به چگونگی تشکیل این دولت و ساختار آن می‌پردازیم. بسیاری از مدافعین رضا شاه تشکیل دولت متمرکز را از «خدمات» او به مردم ایران معرفی می‌کنند. این واقعیت دارد که برای



اعدام عشاير لرستان توسط ارتش رضا شاه

ساخته شدند) از پیامدهای سیاسی این نظام تولیدی است. در ایران تا پیش از قرن ۱۹ میلادی ساخت اقتصادی و دولتی فئودالی و نامتمرکز ایلی مستقر بود. اما ورود سرمایه خارجی از سال‌های میانی قرن ۱۹ باعث رشد روابط سرمایه‌داری و گسترش روابط کالایی در بخش‌های زیادی از کشور شد. گسترش روابط سرمایه‌داری و سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی نیاز به یک نظم و اقتدار متمرکز و هم‌چنین زیرساخت‌های خاصی مانند شبکه حمل و نقل عمومی و دستگاه اداری مناسب داشت. به عنوان مثال انگلستان پیشتر این نیاز را از طریق تشکیل و حمایت از قدرت‌های محلی مانند شیخ خزعل در عربستان (خوزستان امروز) و ارتش‌های مزدور مانند پلیس جنوب^۲ تأمین می‌کرد و به همین علت از تشکیل چنین اقتداری توسط رضا شاه دفاع کرد. انگلستان همچنین از یک دستگاه متمرکز سیاسی و یک ارتش منظم در برابر جنبش‌های متأثر از انقلاب بلشویکی شوروی در ایران، حمایت می‌کرد و ماهیت ضد انقلابی رضا شاه و رژیمش این خواسته آن‌ها را تأمین می‌کرد. همچنین سیر تحولات سیاسی و فکری در داخل ایران از انقلاب مشروطه تا روی کار آمدن سلسله پهلوی، به‌نحوی رقم خورد که یک آمادگی ذهنی و تمایل سراسری را برای تأسیس دولت متمرکز

نخستین بار در فاصله سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ بود که یک دولت متمرکز (با تمامی متعلقاتش مانند ارتش واحد، نظام اداری سراسری، آموزش سراسری همگانی و غیره) در ایران مستقر شد. پیش از آن ساختار پراکنده و محلی حول سلطنت‌های ایلی حاکم بود، به این شکل که یک خاندان و ایلی (مثلاً افشار یا قاجار) قدرت را در دست می‌گرفت و در مناطق مختلف آن را به شاهزادگان یا اشراف و خوانین محلی (که آن‌ها هم عمدتاً رؤسای ایلی‌هایی مانند بختیاری، شاهسون و غیره بودند) می‌سپرد و آن‌ها موظف بودند مالیات و در مواقع نیاز، سرباز به شاه بدهند. این امرای محلی در مجموع از یک خودمختاری نسبتاً وسیع در نحوه اداره منطقه تحت حاکمیت‌شان برخوردار بودند و این وضعیت به ساختار سیاسی قدرت در ایران و به ساختار ارتش، خصلتی نامتمرکز و ایلی می‌داد.

نبود یک قدرت متمرکز و سراسری و تقسیم دستگاه سیاسی به قدرت‌های محلی و منطقه‌ای، از ویژگی‌های دولت‌های فئودالی است که با ساختار محلی و غیر سراسری اقتصاد فئودالی سازگاری داشت. اما یکی از ویژگی‌های اصلی نظام تولیدی سرمایه‌داری این است که تولید را از حالت درخود و محلی بیرون آورده و به آن خصلت سراسری و اجتماعی می‌دهد. تولید فئودالی

فراهم کرده بود. آشنایی با اندیشه سیاسی غرب از سال‌های مشروطه، بحث و گرایش به تشکیل یک دولت کارآمد را در ذهن بخشی از روشنفکران مطرح کرد و علاوه بر این، هرج و مرج و ناامنی سال‌های ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۰ (که ناشی از ناآرامی‌های جنگ جهانی اول بود) یک حمایت ضمنی عمومی را از استقرار نظم و اتوریته سراسری به وجود آورد. بنابراین، علل مختلف داخلی و بین‌المللی، اقتصادی، فکری و سیاسی زمینه و بستر را برای تشکیل چنین دولتی فراهم کردند. به علاوه، رضا شاه در مورد تشکیل دولت متمرکز نیز مانند به قدرت رسیدنش، شانس استفاده از برخی از تحولات و رویدادها را پیدا کرد که در پروژه استقرار این دولت، بسیار به یاری‌اش آمد. مثلاً افزایش چشمگیر درآمد ناشی از نفت، باعث نوعی بی‌نیازی دولت از مالیات‌های رایج مانند مالیات بر زمین شد و یا کثرت واردات کالاهای خارجی، بر درآمد گمرکات دولت افزود. این دو و برخی درآمدهای دیگر مانند رونق فروش زمین‌های دولتی (خالصه‌جات) به زمین‌داران بزرگ به علت رشد کشاورزی تجاری، فاکتور منابع مالی برای پیش بردن چنین پروژه عظیمی را تأمین می‌کرد. فاکتورهایی که پیشتر نه وجود داشتند و نه امکان تحقق آن‌ها فراهم شده بود. بنابراین می‌بینیم که تشکیل دولت متمرکز در ایران نه نتیجه اراده و «صلابت» رضا شاه، بلکه برآمده از مجموعه‌ای از رویدادها و ضرورت‌های اقتصادی و تاریخی در یک دوره مشخص بود.

رضا شاه برای تحقق پروژه دولت متمرکز، نیاز به ایجاد تمرکز در قدرت سیاسی داشت. به این منظور، هم‌زمان باید کانون‌ها و گروه‌های متکثر و پراکنده یعنی قدرت‌های محلی و نیمه‌مستقل را از بین می‌برد و اقدامات لازم را جهت ایجاد تمرکز قدرت در ساخت جدید دولت انجام می‌داد. برای تحقق هدف اول، بیش از همه باید قدرت سیاسی، اقتصادی و نفوذ (۱) اقلشار سنتی فئودال‌ها و شاهزادگان قاجار و اشراف (۲) رؤسا و سران ایلات و عشایر (۳) روحانیون شیعه را نابود و یا متزلزل و تضعیف می‌کرد. رضا شاه برای تضعیف اشرافیت سابق، قشر جدیدی از زمین‌داران بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم (بورژوا کمپرادور) را از میان افسران ارتش و نزدیکان و وفاداران به خودش ایجاد کرد و القاب و مناصب سابق را که بیان نفوذ شاهزادگان و اشراف بود، ممنوع کرد. در مورد عشایر نیز ارتش رضا شاه به سرکوب خونین و بی‌رحمانه آن‌ها در مناطق مختلف (به‌ویژه لرستان، بختیاری، فارس، شمال کردستان و منطقه مکریان) و وادار کردن‌شان به یک‌جانشینی همراه با دستگیری و اعدام بسیاری از آن‌ها تحت نام سیاست **تخت قاپو کردن** پرداخت. در مورد سوم نیز دولت پهلوی اول، برخی از منابع نفوذ روحانیت در جامعه را محدود کرد. ایجاد وزارت دادگستری با قوانین جدید و شکستن انحصار روحانیت در امر قضاوت، گسترش نظام آموزشی و مدارس جدید و غیره از این دست اقدامات محدودکننده بود.

اما مهم‌ترین اقدامات رضا شاه برای ساخت جدید دولتی عبارت بود از: تأسیس ارتش واحد، ایجاد دستگاه اداری (بروکراسی) جدید، تمرکز منابع مالی دولت، راه‌اندازی و گسترش شبکه حمل و نقل سراسری، ایجاد و اجبار «هویت مشترک» و ملت‌سازی، یک‌دست‌سازی لباس و پوشش و آداب عمومی. ما در فصل‌های بعدی این سلسله مقالات به ابعاد مختلف این موضوعات خواهیم پرداخت و در این قسمت فقط اشاره‌ای به دو عنصر اصلی این پروژه یعنی ارتش و دستگاه اداری خواهیم کرد.

بروکراسی رضا شاهی با تأسیس وزارتخانه‌های جدید و افزایش تعداد کارمندان دولت آغاز شد. دولت او در سال ۱۳۲۰ نزدیک به ۹۰ هزار کارمند غیر نظامی داشت.^۳ تشکیل این بروکراسی نیازمند آموزش و تربیت نسل جدیدی از کارمندان بود و به همین علت، رضا

شاه برنامه گسترش نظام آموزشی و مدارس جدید را پیش برد. اما ارتش مهم‌ترین ابزار سیاسی و ایدئولوژیک او هم برای رسیدن به قدرت و هم برای پروژه دولت‌سازی‌اش بود. رضا شاه در دوران وزارت جنگ، تمامی نیروهای مسلح دولتی شامل بریگارد مرکزی، بریگارد قزاق، فوج ژاندارمری و بقایای پلیس جنوب را در یک ارتش متحد ادغام کرد و با قلدری و تهدید نهادهای مالی، بودجه ارتش را افزایش داد. همچنین در تمام سال‌های سلطنتش جایگاه ارتش و افسران نظامی تثبیت و تقویت شد. دیکتاتوری رضا شاه نه تنها بسیاری از طرح‌های اصلی‌اش در استقرار و تثبیت دولت متمرکز نیمه‌مستمراتی را از طریق ارتش و با نقش مرکزی ارتش پیش برد، بلکه بسیاری از نهادسازی‌ها و فعالیت‌های زیربنایی و اقتصادی او با اهداف نظامی و برای خدمت به ارتش بود. مثلاً هدف اصلی احداث راه آهن، دستیابی ارتش به مناطق محل زندگی عشایر بود. یا سازمان ثبت احوال کشور و اجبار همگان به گرفتن شناسنامه، برای مشخص شدن هویت و تعداد افراد هر خانواده شهری و روستایی برای اعزام فرزندان‌شان به خدمت سربازی بود. تصویب قانون نظام وظیفه اجباری، همچنین دو نهاد ایلات و روحانیت را به لحاظ سیاسی زیر ضرب برد. نخست این‌که دست داشتن سران و رؤسای ایلات در تصمیم‌گیری برای اعزام سرباز به جنگ را سلب کرد و تمام مردان ۱۸ سال به بالای عشایر و ایلات بدون توجه به نظر و فرمان بزرگان و سران‌شان موظف به رفتن به خدمت سربازی بودند. دیگر این‌که رضا شاه با فشار آوردن برای لغو معافیت طلاب علوم دینی، نوعی از تحمیل اراده سیاسی دولت مرکزی به نهاد روحانیت و مدارس دینی و حوزه‌های علوم دینی را اجرا کرد.

برای جمع‌بندی از مباحث این قسمت باید بگوییم که تأسیس دولت متمرکز در ایران، امری بی‌پیشینه و برآمده از «نبوغ و اراده پولادین» رضا شاه نبود و از مدت‌ها قبل ضرورت تشکیل چنین ساختاری در جامعه حس می‌شد. در واقع، یک ضرورت و فشار اقتصادی و سیاسی برای نظم بخشیدن به ساختار قدرت در کشور وجود داشت و رضا خان با ترکیبی از شانس و اتفاق و انگیزه‌های شخصی به این ضرورت جواب داد، آن هم تقریباً به بدترین شکل ممکن. چرا که این دولت هم وابسته به نظام امپریالیستی بود و رضا شاه در واقع دولت پراکنده نیمه‌مستمراتی را به دولت متمرکز نیمه‌مستمراتی تبدیل کرد. هم به استقرار سنت سیاسی دولت نظامی و پلیسی در ایران منجر شد (چیزی که در رژیم محمد رضا شاه و جمهوری اسلامی نیز به‌نحوی ادامه یافت) و هم تضادهایی مانند مسأله ملی و ستم ملی که پیش از آن در ایران وجود نداشت را ایجاد کرد. همچنین باید تأکید کرد که بسیاری از اقدامات رضا شاه مانند ساخت راه آهن و شبکه حمل و نقل سراسری، دستگاه اداری و وزارتخانه‌های جدید، ارتش متحد، ثبت احوال، گسترش مدارس جدید و غیره که از سوی طرفداران سابق و امروزی‌اش به‌عنوان «خدمات او به ملت ایران» معرفی می‌شوند، در واقع پیامدها و محصولات فرعی پروژه سیاسی اصلی او یعنی گسترش نفوذ و سلطه سلطنت و رژیم‌اش به سراسر کشور از طریق تشکیل دولت متمرکز وابسته به امپریالیسم بود. ■

سیامک صبوری

پانویس:

۱. رجوع کنید به نشریه آتش شماره‌های ۷۹ و ۸۰
۲. پلیس جنوب (تفنگ‌داران جنوب ایران) نیروی مسلحی که انگلستان در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول در مناطق تحت سلطه‌اش در جنوب ایران مستقر کرد. این نیرو در سال ۱۹۲۱ منحل شد و بقایای ایرانی آن به ارتش رضا شاه پیوستند.
۳. فوران، جان. (۱۳۸۳) *مقاومت شکننده*. ترجمه احمد تدین. چاپ پنجم. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا. ص ۳۳۲

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و

عکس و آثار هنری نگارشی به پخش «آتش» به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blospot.com



شماردن ملل دیگر)، نباید اجازه دهیم که مرز تمایز با جمهوری اسلامی خدشه‌دار شود و شعار «وحدت ملی» آن‌ها را باید با شعار «سرنگون باد جمهوری اسلامی»، پاسخ بدهیم.

اما عمق «هویت‌سازی» و هوراکشی برای برتری «ملت من»، به این کشور و آن کشور ختم نمی‌شود بلکه شکل قاره‌ای پیدا کرده است. رسانه‌های جمهوری اسلامی از پیروزی تیم ژاپن و کره جنوبی استقبال می‌کنند چون تیم‌هایی آسیایی‌اند. و چون ایران، کشوری در قاره آسیا است «پس ما برتر هستیم»!! اما اگر خودشان در رویارویی با همین تیم‌های آسیایی قرار گیرند، به زشت‌گویی و تحقیر دست می‌زنند و ایدئولوژی شوینستی‌شان را نشان می‌دهند و آن را در جامعه تزریق می‌کنند. همان‌طور که در مورد تیم عربستان دیدیم. وقتی تیم عربستان در برابر تیم روسیه باخت، رسانه‌های جمهوری اسلامی و بسیاری از مردم شادی کردند و این را نشانه «عقب‌ماندگی عرب‌ها» در برابر «آریایی‌ها» خواندند. از خرافه «آریایی» که بگذریم این قدر شعور و حداقل شناخت و دانش از دروس ابتدایی تاریخ هم وجود نداشت تا فهمیده شود اصلاً «روس»‌ها که خود را «آریایی» نمی‌دانند!! پس برای چی هوار می‌کشید؟ کمی فکر کنید!

این یک ایدئولوژی بد و ضد مردمی است و زیبایی‌های فوتبال را به هدر می‌دهد.

ایدئولوژی «برتری من» در این بازی ابعاد ضد بشری گرفته است. گزارش‌گر تلویزیون بی‌شرمانه می‌گوید: «معلومه که باید حریف را هر جور شده کنار زد. بازی‌کنانی چون مسی و رونالدو را فقط باید با کتک زدن مهار کرد. اصلاً وظیفه بعضی بازی‌کنان باید مصدوم کردن حریف باشد»!

اما چرا باید کتک بزنی؟ مبارزه کن و رقابت را سالم و انسانی جلو ببر! کتک زدن و مثل این‌ها، اخلاقیاتی زشت‌اند و ارتجاعی که فوتبال (یا هر ورزشی) را که می‌تواند تحت یک روابط اقتصادی سیاسی و اجتماعی دیگر تبدیل به بُن‌مایه دوستی و همبستگی میان مردم سراسر جهان شود از چشم می‌اندازد و به جای تفریح، حس انزجار به وجود می‌آورد.

زیبایی فوتبال فقط به خاطر «سوپر ستاره‌ها» و یا حتا نتیجه بازی نیست. بلکه بیشتر به خاطر خود بازی و شگفتی و خلاقیات حاکم بر این بازی است. به شرطی که از قانون ارزش و نتیجتاً حاکمیت مافیای این ورزش و ایدئولوژی‌های برتری‌جویانه، فارغ باشد؛ که تحت روابط حاکم، نمی‌تواند باشد.

فوتبال را دوست داریم اما نه این فوتبال را! فوتبالی که آدم‌ها را بی‌رحمانه حذف یا اضافه می‌کند دوست‌داشتنی نیست. فوتبالی که وقتی تیم مورد علاقه برنده شد، بازیکنان و مربی را به عرش می‌رساند و در جوامع دینی مانند جامعه ما «دست خدا و پیغمبر» را به وسط می‌آورند و توپ‌خانه اراجیف دینی را به کار می‌گیرند و زمانی که تیم بازنده شد بازی‌کنان و مربی را بی‌رحمانه تحقیر و یا حذف می‌کنند، بی‌مایه و شرم‌آور است. فوتبالی که برخی از برجسته‌ترین بازی‌کنانش فقط برای رها شدن از فقر و ناداری از زاغه‌های برزیل و آرژانتین، نیجریه و غنا یا جنوب شهر تهران و شهرهای دیگر در ایران به آن رو می‌آورند و برای «اثبات خود» و «رسیدن به جایی» به بی‌رحمانه‌ترین آزمون‌ها و رقابت‌ها تن می‌دهند، ضد بشری است.

اما فوتبال زیباست. چون علاوه بر این که سرشار از خلاقیت و ابتکار است، یک بازی تیمی است. مثلاً درست است هر بازیکن باید در موقعیت خودش تخصص داشته باشد، اما این تخصص‌ها همیشه به کار نمی‌آید اگر هر بازیکن علاوه بر تخصص‌اش، توانایی‌های دیگر هم داشته باشد و در زمان لازم به کمک تیم بیاید. بازی‌کنان باید مثل یک بدن واحد عمل کنند (و نه مانند یک تک ستاره) و باید بر اساس استراتژی‌ای که مربی تیم، با موشکافی قوت و ضعف‌های تیم خود و تیم حریف ترسیم کرده، جلو بروند در عین این که باید مهارت تاکتیکی داشته باشند و در موقعیت لازم، انعطاف به خرج دهند و با تشخیص وضعیت، ابتکار بزنند.

فوتبال زیباست چون نشان می‌دهد این‌طور نیست که هر بازی‌کن خیال کند چون این یک بازی تیمی است پس عقب‌ماندگی‌های او مهم نیست و تیم آن را پوشش می‌دهد. نه! همه بازی‌کنان باید

رقابت‌های جام جهانی فوتبال ۲۰۱۸ روسیه تمام شد. چند صد میلیون انسان، برای برنده شدن تیم مورد علاقه‌شان، فریاد شادی سر دادند و با اشک اندوه ریختند. اما برای مافیای این صنعت که چندی پیش گندش در آمد، هیچ شادی و اشکی با محاسبه دخل و خرج و سود آن‌ها برابری نمی‌کند.

فوتبالی که امروز می‌شناسیم بازی سرگرم‌کننده‌ای است که در قرن هجدهم میلادی مردم کوچک و بازار در انگلستان، اختراع کردند. این بازی، زمان برد تا فراگیر شود و با مقاومت جوامع سنتی آن زمان (مانند آلمان) روبه‌رو شد. فیلم خوب «Der Ganz Grosse Traum» که در فارسی با عنوان «درس‌هایی از یک رویا» ترجمه شده، این مقاومت‌ها را که از موضعی عقب‌مانده و سنت‌گرا بود، نشان می‌دهد. در این فیلم می‌بینیم این بازی با رهبری یک مربی مردم‌دوست (و نه پول‌پرست)، تشویقی بود به اتحاد و دوستی میان بخش‌های مختلف مردم با ارائه نوع جدیدی از یک بازی تیمی که فوتبال نام داشت.

اما وقتی این بازی فراگیر و جهانی شد، مثل هر پدیده دیگر در نظام سرمایه‌داری، به کالا و منبع سودآوری حیرت‌انگیز برای این نظام و متولیان‌شان تبدیل شد. شرط‌بندی‌هایی که به حساب مافیای بزرگ و کوچک فوتبال ریخته می‌شود، سر به میلیاردها دلار می‌زند. خرید و فروش بازی‌کنان یادآور خرید و فروش گلابتورها (برده‌گان محکوم به مرگ) در دو هزار سال قبل است. تنها تفاوت در میزان ارزش‌گذاری بر اساس اندام‌های بدن است: بازوان را می‌خواهی یا ساق پاها را؟ می‌گویند فلان بازی‌کن قیمت‌اش چند ده میلیون یورو است!

کارل مارکس، بنیان‌گذار علم کمونیسم، در موشکافی نظام سرمایه‌داری، روابط حاکم بر این نظام را با روابط برده‌داری و بلایی که بر سر مردم می‌آورد، مقایسه کرده است. حتا همین ماجراهای فوتبالی هم درستی نظریه او را نشان می‌دهد.

اما اگر گلابتورها برای نجات جان‌شان دست به نبردهای بی‌رحمانه می‌زدند، امروز به بازی‌کنان القا شده که باید برای «ملت برتر»، «سود بیشتر» و خریده شدن با بهایی بیشتر در بازار سرمایه، به هر کاری دست بزنند.

همراه و منطبق بر این روابط کالایی، ایدئولوژی و سیاست شکل می‌گیرد. «من برتر»، همه‌جا حضور دارد. مقامات سیاسی دولت‌های مختلف در صف اول تماشاگران نشسته‌اند و برای پیروزی «ملت خود» هورا می‌کشند. رسانه‌های ایران پُر می‌شود از ابراز احساسات درباره «معجزه فوتبال و وحدت ملی که جام جهانی فوتبال به وجود آورده است». روحانی خود را یار دوازدهم تیم می‌خواند. خامنه‌ای به بازی‌کنان پیام «خدا قوت» می‌دهد. شعار جمهوری اسلامی «یک ضربان، یک ملت» همه‌جا آویزان می‌شود حتا در ذهنیت ناآگاه بخشی از مردم. این مرتجعین با این شعار به دنبال ایجاد «وحدت و اجماع ملی» میان خود و اکثریت مردم هستند در شرایطی که امروز «وحدت و اجماع ملی»، بیشتر از همیشه شکننده شده و مشروعیت نظام‌شان زیر ضرب مبارزات مردم فرو ریخته است.

حتا وقتی هواخواه پیروزی تیم ملی ایران در این قبیل رقابت‌های جهانی هستیم (با هر دلیل به جز با ایدئولوژی «من برتر» و خوار

باب آواکیان

کمونیسم نوین

علم، استراتژی و رهبری
برای یک انقلاب واقعی و
یک جامعه بنیاد نوین
در مسیر رهایی واقعی

بشریت را رها کنید!

ایده یک ذهن بزرگ به نام خدا (یا ایده مطلق) است. اما این غلط است. همه ایده‌ها یا افکار انسان (افکاری صحیح باشند یا غلط) بازتابی از واقعیت بیرون از ذهن هستند. تا چیزی موجود نباشد، حول آن افکار صحیح یا غلط هم شکل نمی‌گیرد. افکاری مانند این که خدا نیست یا خدا هست، نتیجه تلاش انسان برای درک یک واقعیت مادی است. در مورد ماتریالیسم هم مانند بسیاری از مسائل دیگر در این جهان، سوء تعبیرهای حيله‌گرانه می‌شود. مثلاً گفته می‌شود، از آن‌جاکه کمونیسم هنوز موجود نیست، پس کمونیسم و انقلاب کمونیستی خیال و توهم ذهنی گرایانه است! این‌جا با یک سوء تعبیر ایده‌آلیستی و کاملاً ضد ماتریالیستی مواجهیم. زیرا واقعیتی را که هنوز موجود نیست می‌توان در ذهن تصور کرد و نقشه‌اش را ریخت و برای ایجاد آن تلاش کرد. به شرطی که آن تصویر خیالی پایه و ریشه در واقعیت پیشاپیش موجود داشته باشد. بله، امروز کمونیسم هنوز ایجاد نشده است. اما ظهور سرمایه‌داری و غلبه آن بر جهان، ضرورت و مصالح ایجاد جامعه کمونیستی را به وجود آورد. همین واقعیت، شالوده مادی تولید کمونیسم علمی توسط کارل مارکس و فردریش انگلس بود. اگر جامعه بشری در تکامل تاریخی خود به جایی نرسیده بود که انسان، به طرق مختلف، فشار و ضرورت از بین بردن جامعه طبقاتی و سازمان دادن جامعه بر اساسی غیر از سلسله مراتب طبقاتی را احساس کند، مارکس و انگلس هم نمی‌توانستند ضرورت این ضرورت و راه حل آن را به لحاظ تئوریک تبیین کنند تا این تئوری تبدیل به راهنمای عملی کردن کمونیسم از طریق انقلاب کمونیستی شود. تئوری صحیح همیشه جلوتر از پراتیک آن حرکت می‌کند. هنگامی که مارکس درگذشت، در مراسم تشیع جنازه او کمتر از بیست نفر شرکت کردند. اما تعداد قلیل طرف‌داران مارکس، ذره‌ای از حقیقت علمی کشف شده توسط او و انگلس کم نکرد. اما روش و رویکرد علمی علاوه بر ماتریالیسم نیاز به دیالکتیک دارد. در واقع، نیاز به ماتریالیسمی دارد که دیالکتیکی باشد.

واقعیت کمونیسم چیست؟

روش و رویکرد

ماتریالیسم دیالکتیکی

ستون «واقعیت کمونیسم» از این شماره سلسله مقالاتی را در معرفی سنتز نوین کمونیسم (کمونیسم نوین) آغاز می‌کند. در این شماره به بررسی مطالب فصل اول کتاب کمونیسم نوین نوشته باب آواکیان می‌پردازیم. کتاب کمونیسم نوین توسط انتشارات حزب کمونیست ایران (م‌ل‌م) به فارسی ترجمه شده است. فایل پی‌دی‌اف کتاب را می‌توانید از سایت این حزب به آدرس www.cpiimlm.com دریافت کنید.

خیلی‌ها با افسوس می‌گویند، «کمونیسم ایده خوبی است ولی ممکن نیست». این خیلی‌ها، اشتباه می‌کنند! چون انقلاب کمونیستی و ایجاد یک دنیای کمونیستی فقط یک ایده خوب نیست؛ بلکه تنها راه ممکن و مطلوب برای پایان دادن به تمامی مصائب دنیای کنونی است.

اما این حقیقت، چگونه کشف شده است؟ این‌که چطور می‌توان به حقیقت چیزی پی برد، مربوط به ایستمولوژی یا تئوری شناخت است. روش شناخت ما می‌تواند علمی یا غیر علمی باشد. ندیدن یک حقیقت، صرفاً به علت «بی‌خبری» از وجود آن حقیقت نیست. بلکه اغلب اوقات شیوه تفکر غیرعلمی است که موجب «بی‌خبری» می‌شود. برای بردن آگاهی کمونیستی به میان توده‌های مردم نه فقط باید معضل بی‌خبری آنان از کمونیسم را حل کنیم بلکه بسیاری اوقات لازم است تفکر غیرعلمی آن‌ها را به چالش بگیریم. رفیق آواکیان در توضیح تئوری شناخت و روش علمی کمونیسم می‌گوید، «ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم به هدف‌مان برسیم مگر این‌که یک رویکرد و روش علمی برای شناخت دنیا داشته باشیم. یعنی دنیا را آن‌جور که واقعاً هست، همان‌طور که در حال حرکت و تغییر است، بشناسیم»^۱

رویکرد علمی این است که برای درک ماهیت پدیده‌ها، به ظواهر آن اکتفا نشود. درون پدیده‌ها و فرآیندها مملو از عوامل گوناگون و روابط متضاد است و میان این عوامل متضاد روابطی هست که با نگاه به ظاهر پدیده نمی‌توان آن‌ها را به سادگی درک کرد. پدیده‌ها و فرآیندها ایستا نیستند. بلکه تغییرات جزئی و جهش‌وار از سر می‌گذرانند و باید آن‌ها را در تغییر و حرکت‌شان شناخت. رویکرد علمی مبتنی بر جمع کردن شواهد و کنکاش در آن‌ها برای کشف روابط و لایه‌های درونی پدیده‌ها و الگوی تغییر در آن‌هاست. پس، علم، فرایندی مبتنی بر شواهد است که روابط عمقی پدیده‌ها و قوای محرکه تغییر آن‌ها را برای ما آشکار می‌کند. یکی از پایه‌ای‌ترین عناصر علم کمونیسم، روش و رویکرد ماتریالیسم دیالکتیکی است.

ماتریالیسم به معنای آن است که در این دنیا هرچه هست، وجودی مادی قابل شناختن است و افکار یا ایده‌های انسان، بازتاب این واقعیت مادی (یا واقعیت عینی) بیرون از ذهن انسان است. اما نه یک بازتاب مکانیکی. در مقابل ماتریالیسم، مکتب ایده‌آلیستی تفکر در فلسفه قرار دارد که معتقد است، واقعیت‌های موجود، تولید شده ایده‌های افراد مختلف یا

در پُست خود باکیفیت باشند و دارای توانایی برای کمک‌رسانی به موقعیت‌هایی که در پُست و تخصص آن‌ها نیست. برخی تحلیل‌گران فوتبال می‌گویند آن تیمی موفق و خوب است که ده فورواردها و ده هافبک داشته باشد! این به‌نظر ناممکن می‌آید اما در تاریخ فوتبال موفقیت تیم‌هایی از این قبیل را دیده‌ایم.

فوتبال را دوست داریم چون نشان می‌دهد که برعکس اراجیف مقامات سیاسی و ورزشی جمهوری اسلامی، «ایشالا، ماشالا» و «غیرت بچه ابرونی‌ها» و «دعای خیر مردم» نیست که نتیجه بازی را معلوم می‌کند. بلکه نقشه‌های استراتژیکی و تاکتیکی رهبری تیم، امکانات تیم، مهارت و توان و میزان آمادگی بازی‌کنان و همین‌طور نقش اتفاق و «شانس یا بدشانسی» است که نتیجه را معلوم می‌کند.

یکی از بازی‌کنان سابق تیم ملی فوتبال ایران در شب بازی میان تیم ایران و پرتغال (که دل تو دل مردم نبود) در تلویزیون گفت: «کاش ما برنده شویم که حداقل مردم برای چند ساعتی شادی کنند». واقعیتی در این حرف هست. شادی مردم خوب است. اما اولاً برای چی و بر چه اساسی و دوماً چرا برای «حداقلی چند ساعت» و مُسکنی بر رنج‌هایی که با وجود نظام جمهوری اسلامی، پایان‌ناپذیر است؟ چرا برای چیزی بهتر و پایدارتر نباید تلاش کرد؟

«اول دوستی، بعد رقابت» سیاست و شعاری بود که کمونیست‌های چین (زمانی که کشور چین تحت رهبری مانو تسه دون، یک جامعه انقلابی سوسیالیستی بود) برای رقابت‌های ورزشی در سطح جهانی، اتخاذ کرده بودند. این انقلابی‌ترین شعار و سیاستی است که تا به امروز در این زمینه برای ما به یادگار باقی مانده است. تصور کنید یک بازی‌کن، اول از همه به دوستی و همبستگی با بازی‌کن تیم حریف فکر کند. او را برای برنده شدن کتک نزنند. کلک و حقه‌های زشت نزنند. خودش را الکی در موقعیت گرفتن امتیاز قرار ندهد. بازی‌کنان رقیب به یکدیگر احترام بگذارند و همه را مانند خود بپندارند. قانون ارزش، قانون حاکم بر جهان و از جمله فوتبال، نباشد که طبق آن هر بی‌شرمی‌ای مجاز است و برای برنده شدن مجوز هر اقدامی صادر شده است.

بی‌شک اخلاقیات برخاسته از سیاست و ایدئولوژی «اول دوستی، بعد رقابت»، فوتبال و یا هر ورزش دیگر را بسیار جذاب و خواستنی تر می‌کند.

بازی‌کنان مردمی، بازی‌کنانی که نمی‌خواهند برده سود و سرمایه و شعارهای «وحدت ملی» جمهوری اسلامی باشند و نمی‌خواهند توانایی و خلاقیت‌شان به حساب سود و زیان و رواج ایدئولوژی‌هایی ریخته شود که به جای دوستی میان مردم، به نفرت و تفرقه دامن می‌زند، می‌توانند نقشی مهم در به عقب راندن و تضعیف جمهوری اسلامی، بازی کنند. شکی نیست که این بازی‌کنان در حافظه مردم باقی می‌مانند. همان‌طور که غلامرضا تختی پس از گذشت پنج دهه، هم‌چنان باقی مانده است.

فوتبال را دوست داریم! اما شادی‌های واقعی و عمیق (و نه چند ساعته)، زمانی است که مردم در یک مبارزه انقلابی و قهرآمیز این حاکمیت را به زیر کشند و نظامی را که در آن از ستم و بی‌عدالتی خبری نیست، پایه‌گذاری کنند. در چنان نظامی، فوتبال و رقابت‌های فوتبالی خواهیم داشت. اما فوتبالی که بر آن اخلاقیات کمونیستی حاکم است. هیچ مردمی، مردم دیگری را تحقیر نمی‌کند. زن و مرد در کنار هم از این بازی دلچسب لذت می‌برند و درباره‌اش مجادله و گفتگو می‌کنند. از این بازی، جنسیت‌زدایی می‌شود و همگان برای شکوفایی بیشتر این بازی فکر و راهکار می‌دهند.

واضح است که این روی‌پردازی‌های منطبق بر واقعیت، امروز و تحت حاکمیت نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی در ایران، ممکن نیست. اما می‌تواند ممکن شود و لازم‌ه‌اش واژگونی این نظام و سازمان‌دهی نظام دیگری است که در آن بر فوتبال و یا هر ورزشی، معیارهای کیفیتاً متفاوتی غلبه دارد. ■

نامه یک خواننده نشریه آتش

دیالکتیک واژه‌ای با ریشه یونانی است که معنی‌اش سر و کله زدن، تقابل، تخالف، یا تضاد است. واقعیت از تضاد ساخته شده است که سرچشمه حرکت و تغییر دائمی آن است. گاهی اوقات این تغییر نسبتاً جزئی است و گاهی یک جهش بزرگ به وجود می‌آید که پدیده‌ها را از چیزی به چیز دیگر تغییر می‌دهد.

در این جا، تاکید بر «دیالکتیکی» بودن ماتریالیسم برای خط تمایز کشیدن با ماتریالیسم عامیانه و مکانیکی است. ماتریالیسم عامیانه و مکانیکی، روش و رویکردی است که نه تنها در سطح می‌ماند بلکه نیروهای محرکه تغییر پدیده‌ها را هم درک نمی‌کند. این نوع ماتریالیسم در سیاست به پراگماتیسم (آن چه هست، ممکن است و ممکن کاری است که الان می‌توان انجام داد)، امپریسیسم (واقعیت، آن چیزی است که من تجربه کرده‌ام)، پوزیتیویسم (صحیح آن چیزی است که فایده‌مند باشد) می‌انجامد.

البته، همان‌طور که ماتریالیسم بدون دیالکتیک وجود دارد، دیالکتیک بدون ماتریالیسم نیز موجود است. آدم‌ها می‌توانند در مورد «تضاد»هایی حرف بزنند که روی هواست و پایه در واقعیت مادی ندارد. رفیق آواکیان بر نکته بسیار مهمی تاکید می‌گذارد و می‌گوید، «اگر رویکرد شما صرفاً ماتریالیستی باشد، جبرگرا می‌شوید.»

«جبرگرایی» به شیوه تفکری می‌گویند که امکان تغییر در پدیده‌ها و افکار را نمی‌تواند حتی تصور کند و اگر هم بکند، تغییر را در چارچوب آن چه «هست» می‌بیند و پتانسیل تغییر وضع به چیزی کیفیتاً متفاوت را نمی‌بیند و نمی‌تواند ببیند. در نتیجه در سیاست هم قادر نیست آن نوع «تغییرات تدریجی» که می‌تواند «جهش» در ماهیت پدیده را تسریع کند، تشخیص داده و برای تسریع اوضاع به سمت جهش کیفی در اوضاع، یک خط سیاسی صحیح و پراتیک انقلابی را تبیین و عملی کند.

بله، تغییرات جزئی می‌تواند موجب تغییر کیفی در اوضاع شوند. اما تغییرات جزئی باید از جنسی باشند که تغییر کیفی را ممکن و تسریع کنند. برخی فرصت‌طلبان سیاسی، رابطه میان تغییرات جزئی و تغییر کیفی را این‌طور تفسیر می‌کنند که «افکار مردم را اول باید دموکراتیک کرد و بعد کمونیستی». خیر! این دقیقاً آن شیوه تفکری است که باید به چالش گرفت. جهش کمونیستی نیازمند نوع خاصی از تغییرات جزئی است؛ و اتفاقاً نیازمند، نابود کردن توهمات دموکراتیک است. نابود کردن توهمات دموکراتیک، بخشی از آن تغییرات جزئی است که ساختن شیوه تفکر علمی کمونیستی را ممکن می‌کند. «تغییرات جزئی» و «تغییر کیفی» در یک پدیده باید با یکدیگر دارای همگونی باشند. به قول لنین، از تخم کبوتر، تمساح زاده نمی‌شود.

جبرگرایی این است: «آن قدر در برابر واقعیت مادی سر فرود می‌آورید که امکان تغییرش را نمی‌بینید. یا امکان تغییر عمده‌ای را در آن نمی‌بینید. علتش این است که فقط نصف راه را رفته‌اید. یعنی فهمیده‌اید که واقعیت مادی واقعی وجود دارد و همه چیزهای موجود واقعیت مادی‌اند و هر چیزی که حقیقت دارد در ارتباط با این واقعیت مادی است. اما تضاد، حرکت و تغییر را تشخیص نداده‌اید. پس در هر مقطع معین، فقط آن چه هست را می‌بینید. یعنی، امکان آن چه می‌تواند بشود را جبراً مشروط به آن چه پیشاپیش هست کرده‌اید. در نتیجه برده و مطیعش می‌شوید. خودتان را به آن محدود می‌کنید. چرا که تضادها را نمی‌بینید، نه فقط تضادهایی که آشکارتر هستند را نمی‌بینید، بلکه تضادهای عمیق‌تر را هم نمی‌بینید. تضادهای عمیق‌تری که اتفاقاً پیش‌برنده و تغییردهنده‌اند و پتانسیل تغییر را در خود حمل می‌کنند، در عین حال که همین تضادها در برابر تغییر مانع هم ایجاد می‌کنند. خوب! این مبارزه‌ای است که باید پیش ببریم. یعنی باید پایه تغییر را درک کنیم تا بتوانیم بر اساس تضادهای واقعیت مادی خصوصاً تضادهای عمیق و اساسی و محرک، تغییر ایجاد کنیم.» ■

«آتش»

پانوش:

۱: باب آواکیان. کمونیسم نوین. فصل اول

۲: همان‌جا